

پرسش‌ها همچنان ادامه دارد...

عطاالله رفیعی آتانی

آنچه در این شماره تقدیم محضر صاحبان ایده یا عقیده در قلمرو علم دینی شده است در تداوم بررسی و نقد نظریه آیت‌الله جوادی آملی □ پیرامون این موضوع مهم است. با انتشار شماره نخست بسیار تحسین و تشویق شنیدیم، مهم‌ترین تحسینی که شنیدیم به خاطر ارائه یک الگوی اخلاقی و منطقی برای نقد علمی بود. البته بررسی و نقد همراه با حرمت‌گذاری شایسته برای حریم شخصیتی بزرگ و موثر در تولید و ترویج معارف اسلامی، به‌ویژه معارف مورد نیاز گفتمان انقلاب اسلامی همراه با همراهی معظم‌له از توفیقات استثنائی و خوش‌اقبالی ما در تولد دوران جدید کتاب نقد بود.

آنچه مجموعه بررسی‌ها و گفت‌ووشنودها برآن گواهی می‌دهد، ضرورت تبیین مستمر نظریه حضرت آیت‌الله جوادی آملی همراه با استخراج استلزامات منطقی آن برای تداوم آن در حوزه‌های موضوعی علوم مختلف است. به نظر می‌رسد بخشی از این کار فقط از معظم‌له ساخته است؛ اما بخش مفصل‌تر آن بر عهده کسانی است که سال‌ها با تلمذ در محضر ایشان و تأمل در آثار ایشان با

مبانی و زوایای پیدا و پنهان نظریات ایشان آشنایی بیشتری پیدا کرده‌اند و در نتیجه می‌توانند مکنونات و مبانی و ملازمات و نتایج این نظریه را آفتابی‌تر کنند.

به نظر می‌رسد کالبدشکافی دقیق مبانی و ملازمات این نظریه به حضرت استاد نیز کمک می‌کند تا راحت‌تر بتوانند به ارتقا، بهبود، تکمیل، توسعه و حتی اصلاح نظریه خود به همراه پیگیری استلزامات منطقی آن همت بگمارند. البته ارزیابی روش‌شناختی و از نگاه درجه دوم به ماجرای تولید علم دینی در ایران و جهان اسلام در چارچوب نظریه حضرت آیت‌الله جوادی آملی نیز یکی از مفیدترین و جذاب‌ترین کارهای علمی است که می‌تواند به روند تکاملی تولید علم دینی مدد رساند (نگارنده توفیق داشته است این ارزیابی را هر چند اجمالی برای دانش اقتصاد اسلامی انجام دهد).^۱

از نظر محتوایی به نظر می‌رسد همچنان تعریف معظم‌له از دین مهبط مهم‌ترین و موثرترین چالش‌هاست. تعریفی که باعث می‌شود گزاره‌های ولو واقع‌نما در قلمرو شناخت طبیعت، جزو دین محسوب شوند؛ درحالی‌که خود استاد نیز با تعریف قدیمی و ناظر به محتوای دین (عقاید، اخلاق و احکام) موافق هستند. از منظر نسبت علم و دین نیز همچنان به رفع ابهام نیاز است. آیا علم به دین با علم دینی با هم متفاوتند؟ در این صورت نظریه مورد بحث ایشان

۱. عطاءالله رفیعی آتانی؛ «بازخوانی مجدد ماهیت اقتصاد اسلامی»؛ معرفت اقتصاد اسلامی، سال سوم، شماره اول، پیاپی پنجم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۱۷۱-۱۹۶.

در کدام چارچوب قرار می‌گیرد؟

از سوی دیگر، از آنجاکه معظم‌له علم غیر مبتنی بر فلسفه الهی را اساساً علم نمی‌دانند، چگونه می‌توانند برای اثبات ادعای خود به آن دسته از گزاره‌هایی استناد کنند که بر آمده از فلسفه‌های غیرالهی موجود است؟ از سوی سوم در حالی که ایشان از جمله حکمای صدرایی بوده که قائل به اتحاد علم و عالم‌اند، چگونه می‌توانند علم محصول عالم سکولار را علم دینی قلمداد کنند؟

به اندازه‌ی توانی که در جان‌مایه اتحاد علم و عالم برای طرح این اشکال وجود دارد، جامعه‌شناسی معرفت نیز حاوی استدلال‌های فراوانی است که نشان می‌دهد علم و عالم دارای هویت اجتماعی هستند؛ بنابراین هر جامعه‌ای علم متناسب با خود را تولید می‌نماید؛ البته با تفتن به این نکته اساسی که باور به این مبنا که علم مصنوع جامعه است ممکن است دامی غیرعقلانی برای تبیین ماهیت علم باشد، اما واقعیت غیر قابل انکار آن است که فی‌الجمله جامعه در ساختن ساختمان وجودی عالم و وجود علم موثر است. اگر چنین است چگونه علم، شرقی و غربی ندارد؟ دیر زمانی است که شنیده‌ایم در فلان شهر هر کاری کنیم فلسفه، پا نخواهد گرفت. پیداست که جامعه از کانال ذهن نظریه‌پرداز، ارزش‌های خود را وارد دنیای علم خواهد ساخت ولو فی‌الجمله.

روان‌شناسی علم نیز از منظر اثرگذاری فرایندهای روانی، ذهنی و شناختی اثر خصوصیات روان‌شناختی عالم را بر علم نشان می‌دهد. فی‌الجمله قدرت‌های سیاسی نیز امکان شکل‌گیری دانش غیر مشروعیت‌بخش یا غیرمفید به خویش را محدود می‌کنند. نظام‌های اقتصادی و زندگی اقتصادی نیز برای تولید علم، ناظر

به تحقق اهداف اقتصادی، محدودیت و البته فرصت ایجاد می‌کنند. رویکردی که همیشه تلاش می‌کند تمام هویت دانش را در چارچوب متدولوژی اقتصاد تحت عنوان اقتصاد دانش تحلیل کند. البته اگر هم تمام هویت علم و عالم را محصول فرهنگ، سیاست، اقتصاد و خصوصیات روان‌شناختی عالمان ندانیم، تأثیر فی‌الجمله را که نمی‌توان منکر شد. اگر چنین است تا این حد دیوارکشدن بین خصوصیات عالم و موجودیت علم و در نتیجه جهان‌شمولی علم را چگونه می‌توان پذیرفت؟

از سوی دیگر پیداست که مأموریت علم کشف واقعیت است و ملاک صدق گزاره‌های علمی مطابقت با واقع؛ اینکه روش دستیابی به چنین گزاره‌هایی کدام است یا اساساً علم تا چه اندازه نیز به چنین گزاره‌هایی دست پیدا می‌کند؟ یا مأموریت علم را که جابه‌جا نمی‌کند، حداکثر آن است که علم بشری را از آن تخت پادشاهی که برای آن ساخته‌اند به پایین می‌کشد. اما واقعاً چگونه می‌توان پذیرفت که از مفاهیم و روش‌های منطقی برای دستیابی به علم به یکباره نقل مکان کنیم و مفاهیم و مبانی روانی و روان‌شناختی نظیر اطمینان عالم را به جای واقع‌نمایی علم بنشانیم؟ به‌راستی منطقی‌اً این جابه‌جایی چگونه معنا می‌شود؟ اطمینانی که حتی یافتن ملاک تعریف‌پذیری برای آن نیز دشوار است. به‌راستی آیا عالم و علم به دنبال مطابقت است یا فقط به دنبال حجیت برای عمل؟ حتی اگر بپذیریم که حجیت برای عمل مهم است، آیا با ملاک قراردادن حجیت حالت روان‌شناختی عالم نظیر اطمینان، می‌خواهیم پرونده واقع‌نمایی علم را در غیر از علوم برهانی مختومه اعلام نماییم؟ اساساً چرا حتی محصول قطع

روان‌شناختی عالم را - که عقلاً فقط برای عمل معذوریت بخش است - برای نظام علمی که مأموریت او کشف واقع است باید مطلقاً پذیرفته شود؟ مهم‌تر از آن آیا دستاورد تجربه اگر به زبان منطق قابل دفاع نباشد از اعتبار برخوردار است؟

مهم‌تر آنکه در نهایت تکلیف ما با علوم فعلی ترجمه‌شده از غرب چه می‌شود؟ از یک‌سو چون محصول تجربه‌اند و علم، باید پذیرفته شوند و از سوی دیگر چون مبتنی بر فلسفه غیرالهی‌اند نباید پذیرفته شوند.

یک پرسش اساسی که - البته استاد در صدد پاسخ به آن نبوده‌اند، اما - جامعه علمی به پاسخ آن از سوی فیلسوف نیازمندند، آن است که چگونه و با چه روشی می‌توان مبتنی بر فلسفه اسلامی علوم طبیعی و انسانی را بنا نمود؟ آیا وقتی که از فلسفه اسلامی علوم سخن می‌گوییم منظور - ولو فعلاً - فلسفه سینوی، اشراقی و صدرایی است؟ یا اینکه منظور پاسخ به پرسش‌های فلسفی مورد نیاز علوم از سوی مجموعه معارف اسلامی موجود است؟ یا اینکه باید فلسفه الهی علوم را تولید کرد؟ آیا نمی‌توان عدم تولید - البته تا کنون - علم مبتنی بر فلسفه اسلامی را به برخی از محدودیت‌های ذاتی فلسفه اسلامی مربوط دانست؟

آیا از منظر حضرت استاد حتی اگر محصول سیر شهود عرفانی بیان و استدلال منطقی پیدا نکند باید آن را پذیرفت؟ در صورت منفی بودن آیا می‌توان شهود را در عرض برهان دانست؟ و اگر شهود عرفانی غیرقابل بیان به زبان منطق، قابل قبول نیست، چرا باید آن را در عرض برهان دانست؟ و مهم‌تر از آن

با چه استدلالی باید آن را جز دانش برین به حساب آورد؟
یکی از لوازم منطقی نظریه معظم له آن است که یک فرد در هیچ شرایطی
نمی‌تواند مجتهد جامع و مطلق باشد؛ زیرا استنباط همه احکام شرعی با استفاده
از دستاوردهای همه منابع شناخت به صورت عادی برای افراد عادی بشر
غیرممکن است.

این همه، پرسش‌هایی از سوی جامعه علمی به محضر استادی است که اینک
شاگردانش منحصر به حاضران در محضر کلاس درس ایشان خلاصه نمی‌شوند،
به برکت انقلاب اسلامی و مجاهدت ملت بزرگ ایران، به‌ویژه شهیدان و امام
شهیدان و جانشین شایسته و حکیم امام، ایران اسلامی حتی فراتر از مرزهای
ایران، به شاگردی استاد افتخار دارند.

۱۲
